

جستاری در علل سستی و انحراف منتظران حضرت امام حسین علیه السلام

سمانه بازیانی^۱، محمدمهدی کریمی نیا^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ دانش آموخته سطح سه (کارشناسی ارشد) رشته تفسیر و علوم قرآنی، مرکز تخصصی ریحانة الرسول (سلام الله علیها)، شهر جویبار، استان مازندران،

ایران، معاون پژوهش مرکز تخصصی ریحانة الرسول (سلام الله علیها)، پژوهشگر و فعال فرهنگی

^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول)

^۳ دانشجوی دکتری علوم و حدیث، دانشگاه میبد، مدرّس دانشگاه و پژوهشگر

چکیده

یکی از اسباب و علل قیام امام حسین علیه السلام برای پذیرفتن حکومت، خواست و دعوت مردم از امام علیه السلام است. زمانی که مردم از امام بخواهند، امام باید حکومت را در دست گیرد. اما هر گاه مردم به سوی امام، روی نیاورند و خواهان تشکیل حکومت نباشند، امام، وظیفه ای برای تشکیل حکومت ندارد. همین اقبال و روی آوری مردم و دعوت برای رهبری و حکومت، برای امام حسین علیه السلام اتفاق افتاد. دریافت نامه ای با تاکیدات از سرشناسان و اشراف تاثیرگذار که هر کدام در رأس خیل عظیمی از مردان جنگی قبایل قرار داشته و نبض نظامی-اقتصادی کوفه در اختیارشان بود، این اطمینان خاطر را به حضرت حسین علیه السلام داد تا نماینده خویش مسلم بن عقیل را برای گرفتن بیعت و فراهم کردن شرایط لازم، جهت حرکت به سوی عراق با مرکزیت کوفه بدان جا بفرستد. بعد از بیعت مردم با حضرت مسلم، ناگاه ایشان را رها کردند تا اینکه آن حضرت توسط حاکمان به شهادت رسید. حتی اوضاع به همین مقدار ختم نشد، بلکه مردم کوفه در گروه دشمنان امام حسین علیه السلام قرار گرفته و در مقابل آن حضرت صف کشی کرده و موجب شهادت آن حضرت شدند. پژوهش حاضر به روش توصیفی تحلیلی انجام شد و با مراجعه به منابع مکتوب کتابخانه‌ای، این نتیجه حاصل شد که علل سستی و انحراف منتظران حضرت حسین علیه السلام، عدم درک صحیح از اضطرار به حجت، رو به ضعف نهادن و به خطر افتادن موقعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی، ترس و اجبار، تعصبات قبیله‌ای، بروز کسالت، سستی و بی حالی، اقدام دیرنگام خواص و راحت طلبی آنان بود.

واژه‌های کلیدی: انحراف، حضرت حسین، سستی، کوفه، منتظران

مقدمه

سومین حجت برگزیده خداوند، مکتبی به ابا عبدالله، و ملقب به سید، شهید و سبط، نام شریفش در کتب مقدس پیشینیان، مذکور و نزد انبیای عظام و اوصیای آنان مشهور به شبیر، معادل حسین علیه السلام در عربی است، که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با نزول سروش وحی از جانب پروردگار بر او نهاده است (مجلسی، ۱۳۸۲، ق ۴۷۶).

مرگ معاویه و بحران ناشی از جابه جایی قدرت، فضایی باز برای مخالفانی ایجاد نمود که تحت شرایط خاص، قدرت امویان را پذیرفتند. آنها اقتدار و مشروعیت معاویه و جانشینش یزید را که خارج از چارچوب قواعد حاکم بر اندیشه سیاسی جهان اسلام صورت گرفته بود نپذیرفته بودند. خلأ ناشی از جابه جایی قدرت، باعث جنبش در عراق با مرکزیت کوفه شد. خواص کوفه گرد هم آمدند و از مرگ معاویه اظهار خشنودی کردند. سلیمان بن صرد، حاضران را از عدم بیعت حسین بن علی علیه السلام با یزید، آگاه و پیشنهاد کرد در صورت اطمینان از پایداری در همراهی امام حسین علیه السلام، وی را به کوفه دعوت کند؛ آنان نیز پذیرفتند و در نامه ای به حسین بن علی علیه السلام، ضمن تبری از حاکمیت اموی و بر شمردن ستم های معاویه در حق شیعیان و ناراضیتی از به حکومت رسیدن یزید، از او خواستند برای برقراری حاکمیت عدل، به کوفه بیایند (طبری، ۱۳۶۲، ۵، ۳۵۲). ولی این تصمیم آنها، سست بوده و قابلیت اجرایی نداشت.

در این پژوهش، سعی بر آن است که به این سوال پاسخ داده شود که با توجه با میل و اشتیاق کوفیان، علل سستی آنها در همراهی امامشان چه بود و گرفتار چه آسیب هایی شدند؟

در این راستا پژوهش هایی هم انجام گرفته است من جمله؛ اثر آقای سید محمد جواد فاضلیان، "عاشورا و انتخاب ها"، ۱۳۸۳؛ یدالله ملکی، "نقش خواص در سقوط جامعه اسلامی از منظر قرآن و حدیث در سالهای منتهی به واقعه عاشورا" ۱۳۹۵، قدرت الله قربانی، "نقش عنصر عقلانیت در جریان عاشورا"، ۱۳۹۶؛ سیمین قربان پور هشتکی، - علی محمد، "نوع شناسی رفتار سیاسی مردم کوفه در قیام حسین بن علی علیه السلام"، ۱۳۸۹. در همه ی این اثرات، ماجرای دعوت کوفیان و واقعه عاشورا به خوبی مورد توجه قرار گرفته است ولی عوامل انحراف و سستی بصورت منسجم بیان نشده است. در پژوهش حاضر سعی بر آن است که موقعیت و شرایط اجتماعی مردم و علل سستی آنها با شاهد مثال هایی بیان شود. مطالعه این عوامل، تلنگری برای منتظران حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

۱. کوفیان منتظر حضرت حسین علیه السلام

کوفه شهری بزرگ با جنگجویانی با تجربه و آزموده بود. مردم آنجا با فرستادن نامه های بسیار، یاری خود را نسبت به امام حسین علیه السلام ابراز داشتند و درخواست کردند که امام علیه السلام به سوی آنان حرکت کند. کثرت این نامه ها به قدری بود که در یک روز، امام علیه السلام ۶۰۰ نامه دریافت کردند و مجموع نامه های کوفیان، به ۱۲ هزار رسید (سید بن طاووس، ۱۳۹۴، ۹۴). در بصره نیز حرکت هایی صورت گرفت، و نامه هایی میان امام و اهالی آن رد و بدل شد. خیزش شیعیان کوفه در دعوت حسین بن علی علیه السلام و نامشخص بودن توانایی یزید در مهار این بحران، سران محلات، بزرگان قبائل و اشراف کوفه را هم سر در گم کرده و توانایی پیش بینی حوادث آینده را از آنان گرفته بود. آنان به رغم نگرش منفی نسبت به قیام علیه حاکمیت سیاسی وقت و همراهی با حسین بن علی علیه السلام، به ناچار در این حرکت شرکت کردند.

به نظر می رسد محاسبه آنان از اوضاع سیاسی حاکم بر ایالات بزرگی چون عراق و حجاز، احتمال عدم توانایی یزید در رویارویی با رقبای قدرتمندی چون حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن زبیر را تقویت نموده، حتی همراهی آن دو، بدون دریافت امتیازات بزرگی از یزید را ناممکن می دانستند. در این زمینه، اشراف عراقی و به خصوص قطب مرکزی آن یعنی کوفه هم از این داد و دهش ها بی بهره نمی ماندند، همچنین در صورت تسلط گروه های مخالف حاکمیت بر اوضاع، آنها در انزوای

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار نمی گرفتند. در بررسی ها، این گروه جزو آخرین نامه نگاران و اظهار کنندگان تبعیت از حسین بن علی علیه السلام به شمار می رفتند (قربان پور هشتکی، ۱۳۸۹، ۵۲). کسانی چون شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن رویم، عزره بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمر تمیمی، در آخرین لحظات به حضرت حسین علیه السلام نوشتند: "اما بعد، بدانند امیرالمومنین که اهل کوفه انتظار قدوم تو می کشند و همگان بر خلافت تو یک کلمه شده اند و رای ایشان بر امارت تو قرار گرفته است. هیچ توقف نمی باید کرد و در آمدن تعجیل می باید کرد... و به سعادت حرکت باید فرمود و در این باب اهمال نباید کرد. چون به کوفه رسی، لشکرهایی که از جهت تو ساخته اند، در خدمت تو جمع شوند و کمر خدمت و جان نثاری بر میان بندند. والسلام" (دینوری، ۱۳۷۱، ۲۲۹).

دریافت نامه ای با این تاکید از سرشناسان و اشراف تاثیرگذار که هر کدام در رأس خیل عظیمی از مردان جنگی قبایل قرار داشته و نبض نظامی-اقتصادی کوفه در اختیارشان بود، این اطمینان خاطر را به حضرت حسین علیه السلام داد تا نماینده خویش مسلم بن عقیل را برای گرفتن بیعت و فراهم کردن شرایط لازم، جهت حرکت به سوی عراق با مرکزیت کوفه بدان جا بفرستد.

۲. ترکیب عقیدتی مردم کوفه

از نظر عقیدتی جامعه کوفه آن روز را به دو بخش کلی مسلمان و غیر مسلمان می توان تقسیم کرد (صفری فروشانی، ۱۳۹۳، ۱۸۰). غیر مسلمانان را مسیحیان، یهودیان و مجوسیان ایرانی تشکیل می دادند. مسلمانان نیز ترکیبی از شیعیان یعنی طرفداران حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام بودند. هواداران بنی امیه را خوارج و افراد بی طرف و بی تفاوت تشکیل می دادند. شیعیان را نیز می توان به دو گروه کلی روسای خواص و افراد عادی تقسیم کرد. از سران می توان به "سلیمان سرد خزاعی"، "مسلم بن عوسجه"، "هانی بن عروه"، "حبیب بن مظاهر"، "ابوتمامه صاندی" و... اشاره کرد. اینان از علاقمندان به امام علی و خاندان اهل بیت علیهم السلام بودند و همین ها بودند که باب نامه نگاری را باز کردند (طبری، همان، ۴، ۲۶۱).

شیعیان عادی هم اگرچه از علاقمندان به اهل بیت علیهم السلام بودند، اما تجارب تاریخی سراسر مصیبت بار گذشته و بدرفتاری معاویه و والیان او در کوفه با شیعیان، از نظر روحی و روانی، زمینه ای برای اقدام مجدد و شرکت آنان در یک قیام شیعی فراهم نساخته بود. افزون بر این، شیعیان کوفه به طور خالص و صد در صد، ترکیب جمعیتی قبیله ای خاص را تشکیل نمی دادند، بلکه در قبایل مختلف پراکنده بودند؛ زیرا جو غالب آن قبایل، تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نشان نمی دادند و یا اسیر بازی های سیاسی شیوخ قبایل و حاکم بودند. در ضمن طرفداران بنی امیه در کوفه حضور پررنگ داشتند (قرشی، بی تا، ۳، ۴۴۱). اینان باعث گرایش مردم به هیئت حاکمه و موجب ریزش یاران مسلم بن عقیل در کم تر از نیم روز گردیدند.

از خوارج هم به دلیل سرکوبی در نهروان و برخوردهای شدید "زیاد بن ابیه" و "عبیدالله بن زیاد"، نقش چندانی در کربلا نمی بینیم. سایر مردم نیز افراد بی طرف و فاقد خاستگاه اندیشه باور بودند و هر که منافعشان را تامین می کرد، همو را تایید و قبول می کردند. می توان گفت بیشترین بخش جمعیت کوفه را افراد بی تفاوت تشکیل می دادند (طبری، همان، ۴، ۲۲۹). شاید بتوان گفت که سیاهی لشکر بسیاری از وقایع کوفه هم، اینان بودند که تا وقتی احساس خطر نمی کردند و منافعشان ایجاب می کرد، در صحنه بودند و در غیر اینصورت به سرعت میدان را خالی کرده، هم پیمانانشان را تنها می گذاشتند. همین امر باعث وارد آمدن فشار روانی بر طرفداران نهضت امام حسین علیه السلام می شد (موسوی، ۱۳۹۰، ۵).

۳. علل سستی منتظران حضرت حسین علیه السلام

کربلا گرچه به ظاهر، آوردگاه پیکار حق و باطل، اما در واقع عرصه ی ابتلا و آزمون بزرگ انسان ها بود. در یک سو، بزرگ مردانی مجاهد که با امام خویش پیمان بستند و در وفای به این عهد سربلند شدند و سالارشان ابا عبدالله الحسین علیه السلام در شب عاشورا به زینب کبرا سلام الله علیها- که نگران وفای اصحاب بود- اینگونه اطمینان خاطر داد: "والله لقد نهرتهم و

بلوتهم... یستأنسون بالمنیة دونی استثناس الطفل بلبن امه؛ به خدا سوگند! من آنها را آزمایش کردم، بلکه چند بار هم از خودم راندم و به این نتیجه رسیدم که آنان مرگ در حضور مرا بیشتر دوست دارند و به آن بیشتر از طفل نسبت به شیر مادر مأنوسند" (مجلسی، ۱۳۸۲، ۵۷۱-۵۷۲). اما در سوی دیگر، دون صفتانی که با ادعای شیعه گری و پیروی از امام، هرگونه جفایی را بر امام روا می داشتند، منافقانی که تا منافع و هوس های شیطانی تأمین می شد وفادار بودند، در غیر اینصورت اردوگاه دشمن را بر می گزیدند تا از زخارف دنیا بهره ای گیرند. حضرت در روز عاشورا به آنها فرمودند: "ای اهل عراق! ما را با اشتیاق به فریاد رسی خواستید و ما برای فریاد رسی شما آمدم، پس شمشیری که در دستانتان بود، علیه ما تیز کردید و آتشی را که ما بر ضد دشمنان شما و خودمان افروخته بودیم، برای سوزاندن ما آوردید (طبری، همان، ۴۹۸). اینان افرادی بودند که امام حسین علیه السلام تا آخرین لحظات از هدایت و دعوت آنها غافل نبود، اما تنها قلوب مستعد درک پیام امام، قابلیت چنین هدایتی داشتند. این گروه ریزش های حادثه عاشورایند که به برخی از علل و عوامل سستی رفتارشان در این برهه می پردازیم؛

۱-۳. عدم درک صحیح از اضطرار به حجت

ماجرای قیام ابا عبدالله علیه السلام جریان بود که بسیاری از خوبان آن دوران، توفیق همراهی با حضرت را نیافتند و از ثمرات کاروانیان امام حسین علیه السلام بی بهره ماندند و هر کدام به بهانه های مختلف از همراهی خودداری کردند که به جای همراهی، امام علیه السلام را نصیحت نمودند. این فعل آنها نشان از عدم درک و معرفت صحیح نسبت به امام حی دارد. آنها به صورت کامل تابع امر امام معصوم و ولی از جانب خدا نبودند. در نامه امام حسین به مردم کوفه، حضرت، طلب امام شناسی و دین شناسی از کوفیان داشتند، و همچنین به آنها گوشزد کردند که امام، دنبال عدالت خواهی جامعه است و بر اساس رضایت پروردگار قدم بر می دارد و لذا امام علیه السلام می فرماید: "من الحسين بن علی الی الملا من المومنین و المسلمین... فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسہ علی ذلک" (مجلسی، همان، ۴۲، ۸۱).

حضرت حسین علیه السلام به دلیل همین خصال منفی، به جماعتی که روبرویشان صف کشیده بودند فرمودند: "ای گروه، هلاکت باد شما را و مرده باد این جمعیتی که فراهم شده اند. یزیدی که به عنوان خلیفه مسلمین او را می شناسید، دشمن شماست نه دوستان. و چنان تشخیص را از شما گرفته، که نمی توانید دوست را از دشمن تمیز دهید. قادر نیستید حافظ منافع خویش باشید و آنچه را برایتان مصلحت دارد، بشناسید. با هم متحد گردیده اید که با دوستان، به نفع اهل عداوت جنگ کنید، بی آنکه عوامل حکومتی، عدالت و انصاف را در میان شما رواج داده باشند و بدون آنکه امیدی به آنان داشته باشید" (حرانی، ۱۳۸۲، ۱۷۱).

در رابطه با رسالت جهل و خرافه زدایی از دین و مردم- در زیارت آن حضرت چنین آمده است: "فاعذر فی الدعوة و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضلالة و الجهالة و العمی و الشک و الارتیاب الی باب الهدی و الرشاد؛ خدایا او در دعوت خویش، راه عذر را بر مخالفان بست، در راه تو خون خویش را نثار کرد، تا بندگان را از گمراهی، جهالت، کوری، دو دلی و شک برهاند و به راه هدایت و رشد و تعالی رهنمون گردد" (مفاتیح الجنان، زیارت اربعین). خود حضرت در نامه ای خطاب به مردم بصره، می نویسد: من شما را به (عمل به) کتاب خدا و سنت پیامبر او فرا می خوانم، زیرا سنت مرده و بدعت زنده شده است. اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را پیروی کنید، شما را به راه درست، رشد و تعالی هدایت می کنم. و همچنین در انگیزه های نامه نگاری به مردم کوفه و دعوت آنان به خود نیز می فرماید: "کوفیان به من نامه نوشتند و از من خواستند که به نزد آنان بروم، چرا که امیدوارم معالم و نشانه های حق، زنده گردد و بدعت ها بمیرد.

محمد بن اشعث، انسان بسیار پلید بی معرفت به امام و مسئول دستگیری مسلم بن عقیل در کوفه است. او در روز عاشورا، مقابل امام علیه السلام آمد و گفت: "حسین! تو چه ارتباطی با پیغمبر داری؟ مسیر تو از پیامبر جداست، تو نوه ی پیغمبر هستی اما راه پیامبر را نرفتی. حسین! این کارهایی که تو می کنی، آتش جهنم را به دنبال دارد. او قربات امام با پیغمبر را انکار نموده و امام حسین علیه السلام را نصیحت می کرد. قلب امام شکست، دست هایش را بالا آورد و فرمود: خدایا! حرمت و مقام

ما را به او نشان بده تا بفهمد ما نزد تو، چقدر مقام داریم. راویان گفتند که محمد بن اشعث در همان صبح عاشورا، هنگام قضای حاجت به وسیله ی عقر ب گزیده شد و نتوانست تا آخر روز عاشورا بجنگد و در اثر همان عفونت به درک واصل شد (صدوق، ۱۳۷۳، ۱، ۲۲۲).

عبدالله بن حوزة از قبیله بنی تمیم و بی معرفت نسبت به مقام امام علیه السلام بود. از نیروهای تحت امر عمر سعد بوده که در کربلا حضور داشت. در روز عاشورا برای تزییف روحیه ی یاران امام حسین علیه السلام، گستاخانه جمله ای به امام گفت: حسین! تو را به آتش دوزخ بشارت باد. امام فرمود: "کلا ائی أقدمُ علی ربِّ رحیمٍ وَ شَفیعٍ" نه چنان است من بر پروردگاری مهربان و شفیعایی که فرمانش برند، در آیم. آنگاه حضرت نامش پرسید، به او گفتند ابن حوزة! سپس امام نفرین فرمودند: "اللهم حُزُهُ الی النَّارِ" خداوندا او را در آتش بینداز! لحظه ای نگذشت که دعای امام مستجاب شد. اسب عبدالله سرکشی کرد و به تاخت در آمد و او را به طرف جوی آبی برد. عبدالله از اسب افتاد، اما یک پایش در رکاب بماند و اسب در آن هیاهوی میدان به تاخت می گریخت و سر او به هر مانعی، محکم بر می خورد و بالاخره به هلاکت رسید (بلاذری، ۱۳۷۹، ۱، ۳، ۱۹۱).

۲-۳. رو به ضعف نهادن و به خطر افتادن موقعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی

دیگر آسیب منتظران امام علیه السلام در صحنه کربلا و بلکه در تاریخ بشریت، دنیا پرستی و بنده ظواهر دنیا شدن است و چنین امری موجب اعراض از حق است. انسان بالفطره به معبود و معشوق خود ارادت دارد و این ارادت در آن حد از کمال و بلندی است که معبود و معشوق را بر هر چیز دیگر ترجیح می دهد، زیرا کمال خویش را در او می بیند. بدیهی است اگر معبود و معشوق آدمی، خدای تعالی باشد، جز به او و رضای او نمی اندیشد و اگر دنیا باشد، جایی برای عشق به خدا و پرستش او باقی نمی ماند و نقطه انحراف همین جاست. البته آنچه مذموم است دنیاپرستی است نه خود دنیا (آمدی، بی تا، ۴۸۷۸). و نیز در لسان روایات، حب دنیا اصل و اساس هر نافرمانی و سرآغاز هر گناهی دانسته شده است (محمدی ری شهری، ۱۳۸۴، ۱۴۱). از این رو دنیاپرستی، اصلی ترین لغزش خواص در هر عصری است که باید مورد توجه اکید مسلمانان قرار گیرد تا در دام آن گرفتار نیایند.

در حادثه عاشورا، مهم ترین عامل انحراف منتظران امام حسین علیه السلام، دنیاپرستی و دل سپردن به ظواهر و جاه و مقام دنیا بود. امام سجاد علیه السلام در پاسخ به سخن اهل کوفه که فریاد یاری کردن امام را سر دادند، این عبارات را فرمودند: "أیها الغدرَةُ المکرَةُ حیلَ بینکم و بین شَهواتِ أنفُسکم؛ هیهات و هرگز؛ ای فریبکاران دغلباز! چه حيله ها که بین شما و شهواتتان نیست!" (سید بن طاووس، همان، ۲۱۶). نکته قابل توجه این است که حضرت اهل کوفه را با صفاتشان معرفی می کنند. این اشاره امام، اندازی برای تمام بشریت در مواجهه با امام عصرشان می باشد، زیرا از عواملی است که مانع پذیرش دعوت امام معصوم می شود. نمونه این دنیاپرستی، عمر سعد بود که عشق به دنیا و مقامات دنیوی، او را به دین فروشی و مبارزه با فرزند پیامبر کشاند. عبدالله بن زیاد، بعد از ورود خود به کوفه، جلسه ای با ماموران اطلاعاتی خود گذاشت. یکی از کارهایی که به آنها واگذار کرد، تشویق و ترغیب مردم و بسیج آنان برای شرکت در جنگها بود و همچنین قطع حقوق و مزایای افراد غایب در جنگ را نیز از وظایف ماموران خود برشمرد (هادی منش، ۱۳۸۷، ۵۰). او در اولین فرصت از حرکت رو به رشد مسلم بن عقیل علیه السلام جلوگیری نمود. هانی بن عروه را به جرم پناه دادن به مسلم دستگیر کرد. با شایعه مرگ هانی، مسلم ناچار با همراهان خود قیام کرد. او در وفاداری و حسن نیت کوفیان، تردیدی نداشت (یعقوبی، ۲، ۱۳۷۱، ۲۴۳). هجده هزار کوفی با فرماندهان خود، از محلات چهارگانه کوفه با او خروج کرده، کاخ فرمانروایی را به محاصره در آوردند، اما چون اشراف و سران کوفه همراه با ابن زیاد، جان و مال و امنیت آنان را تهدید کردند دست از حمایت حضرت مسلم برداشتند (مفید، بی تا، ۳۱۳).

کسب و کار مردم کوفه در آن زمان معمولا زراعت، صنعت، تجارت و یا کارهای دولتی و حکومتی مانند خدمت در شرطه بود. به نظر می رسد با توجه به وابستگی شدید مردم به عطاء و حقوق حکومتی، مردم عرب کوفه کمتر به کسب و کار می پرداختند. در این زمان مردم وابستگی شدیدی به عطاء و رزق داشتند و حکومت نیز از این نقطه ضعف به خوبی آگاه بود و به

عنوان دستاویزی مهم از آن استفاده می کرد. مخالفان حکومت که عمدتاً شیعیان بودند تهدید به قطع عطاء می گردیدند. عبیدالله با همین شگرد باعث پراکنده شدن مردم از اطراف مسلم شد و به همین روش توانست لشکر عظیمی از مردم کوفه را که دلپایشان با امام حسین علیه السلام بود، علیه آن حضرت وارد جنگ نماید (قرشی، همان، ۲، ۴۵۳).

مجمع بن عبدالله عائذی، پس از پیوستن به امام در کربلا، در پاسخ آن حضرت که از حال مردم کوفه پرسیدند، عرض کرد: اشراف و بزرگان کوفه، رشوه های کلانی از حکومت دریافت کرده و حکومت جوال های آنها را پر کرده تا محبت آنان را به خود جلب کند، پس آنها یکپارچه علیه تو جنگ می کنند (طبری، همان، ۴، ۳۰۶). حضرت حسین علیه السلام، در سخنرانی روز عاشورا این علت را تذکر داد " و کلکم عاص لامری غیر مستمع لقولی، قد انخزلت عطیاتکم من الحرام و ملئت بطونکم من الحرام فطبع علی قلوبکم همه ی شما عصیان مرا ورزیدید و به سخنان من گوش فرا نمی دهید، چرا که عطاها ی شما از مال حرام فراهم آمده و شکم هایتان از حرام انباشته گردیده، پس باعث مهر خوردن قلبهایتان شده است" (محمدی ری شهری، ۱۴۳۱ق، ۸، ۴۲۲).

به هم تنیدگی عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه، این گروه را به اشراف قبایل و به تبع آن به حاکمیت سیاسی وابسته می کرد. این وابستگی، رفتار سیاسی آنان را تحت تاثیر رفتار سیاسی اشراف قبایل قرار داده و در مواقع عمل به قول، عملکردشان را به چالش می کشاند (قربان پور هشتکی، ۱۳۸۹، ۴۹). ترس از عاقبت کار و فشار حاکمیت بر این گروه، موجب رفتار منفعلانه آنان نسبت به هدفی شد که جهت رسیدن به آن به نماینده حضرت حسین علیه السلام وعده همکاری دادند (مسعودی، بی تا، ۲۶۲). انفعال، برای حفظ جان و مال که از ویژگی های این گروه اجتماعی بود اولین نشانه موفقیت حاکمیت، در مهار خیزشی بود که زمینه آن حداقل درباره ی فعالیت های حضرت حسین علیه السلام از زمان شهادت امام حسن علیه السلام آغاز شده بود (دینوری، همان، ۲۲۹-۲۳۰). حاکمیت نه تنها به این انفعال قانع نشد، بلکه از همین افراد که روزی با شوق وصف ناپذیری با مسلم بن عقیل بیعت کرده و بی صبرانه انتظار ورود حضرت حسین علیه السلام به کوفه را می کشیدند، برای آفرینش حادثه ای استفاده کرد که بدون استثناء همه منابع از آن به تلخی یاد کرده اند. با این سیاست به آنان نشان داد قول یاری مخالفان حاکمیت چه عواقبی به دنبال خواهد داشت (بلاذری، همان، ۳، ۳۸۶-۳۸۷).

همین صفت رفتاری غالب در میان کوفیان سبب ممانعت افراد از حرکت امام حسین علیه السلام به سمت عراق می شد، آنان می گفتند: "اگر (امویان) از حرکت تو باخبر شوند مردم را به وسیله پول بر ضد تو دعوت می کنند. آنان نیز بنده ی دنیایند و کسانی که وعده یاری به تو داده اند به جنگ تو آیند و کسانی که تو را دوست دارند از یاریت بازمانند و (مجبورند) کسانی را که دوست ندارند را یاری کنند..." (همان، ۵۵). منفعت طلبی منتظران حضرت حسین علیه السلام که با ترجیح دادن منافع شخصی بر منافع عمومی و فرهنگ مادی بر فرهنگ معنوی نشئت گرفت، فعالیتشان را به جای هم جهت بودن با رفاه جامعه، به سوی کسب منفعت شخصی هدایت کرد. این ویژگی در انسان باعث می شود که هرگاه منافع او در معرض خطر قرار گیرد، تعهدات اخلاقی، سیاسی و اجتماعی را زیر پا گذاشته، با یک چرخش سریع به سمت شرایطی جهت گیری کند که منافعش تامین شود (قربان پور هشتکی، همان، ۵۲).

عبیدالله بن زیاد در کوفه، سران قبایل را از تامین منافعشان مطمئن کرد (اعثم کوفی، ۱۴۰۶ق، ۵، ۸۹-۹۰). بنابراین سران اشراف در محلات کوفه می گشتند و مردم را به اطاعت از حاکمیت یزید دعوت کرده و از فرو رفتن در فتنه ها بر حذر می داشتند (بلاذری، ۳، ۳۸۶). افزون بر این، قدرت و نفوذی که این سنخ بر جمع کثیری از هم قبیله ای ها و وابستگان خود داشتند، در فروپاشی وحدت نیم بندی که بر اساس محاسبه شتابزده این سنخ برای یاری حضرت حسین علیه السلام به وجود آمده بود؛ تاثیر بسزایی داشت، زیرا طبق سنت عربی، در مواقع حساس، تصمیم گیری درباره مسائل مهمی چون جنگ، صلح، برقراری ارتباط با قبایل یا گروه های عقیدتی-سیاسی، اراده اعضای عادی به اراده سران، وابسته، و عدم تمکین به آن، نشانه بی حرمتی نسبت به سنن حاکم بر قبیله بود. بنابراین طبق این سنت ها، هر تصمیمی حتی بر خلاف عقیده و میل فرد، باید از

سوی افراد قبیله پذیرفته می شد (محمد بن سعد، بی تا، ۱، ۲۷۹-۳۷۴). بر اساس سنن فوق، هر یک از سران با قبیله خود، در رأس سپاه بیست و دو نفری که همگی کوفی بودند، در کربلا حاضر شدند (مسعودی، همان، ۶۱). بیشتر فرماندهان سپاه کوفی، سرانی بودند که با قول همکاری و همراهی، حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کردند (طبری، همان، ۵، ۳۵۳).

شاهد مثال دگر بر این مورد، تأکید امام بر اینکه در اثر تغذیه از مال حرام و پر شدن شکم های آنها از غذاهای حرام، گوش هایشان کر شده و از شنیدن صدای حق ناتوان گردیده، از آن جمله است. این تأکید نشان می دهد که امام، سابقه سال های گذشته ی مردم و سکه های معاویه را به یاد دارد و این که چگونه چنین مردمی بارها به خاطر سکه های معاویه، عدالت امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام را رها کرده و زیر پرچم معاویه قرار گرفتند. اکنون نیز تاریخ تکرار شده و دوباره دنیادوستی چنین مردمی موجب غفلت از دیدن حق گردیده است. امام توضیح می دهد که به این دلیل، مردم کوفه قادر به شناخت حقیقت خاندان وحی و حتی شخصیت امام حسین علیه السلام نیستند (قربانی، ۱۳۹۶، ۹۳). امام علیه السلام پس از ورود به کربلا، درباره چنین تعلقاتی که آدمی را به تباهی راه می نماید و مانع رستگاری او می شوند، فرمودند: "الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی ألسنتهم، یحوظونه ما درت معایشهم؛ مردم بندگان دنیایند و دین بر سر زبانشان است، پشتیبانی شان از دین تا آن جاست که زندگی شان در رفاه است" (ابن شعبه حرانی، همان، ۱۷۴).

سپاهیان کوفه در کربلا، بر اساس فرهنگ حاکم بر جنگ های اعراب و تلاش برای خاتمه دادن به حرکتی که خود مسبب آن بودند، در کشتار حضرت حسین علیه السلام و یارانش و غارت حرم او، رفتار سبوعانه داشتند. سران در جهت کسب افتخار و نشان دادن نهایت خوش خدمتی به حاکمیت مرکزی و از بین بردن خدشه ای که به سابقه آنان نزد امویان وارد شده بود؛ در کشتن حسین بن علی علیه السلام و یارانش بر هم سبقت می جستند. امام علیه السلام چون کشتار مردان خاندان و یاران خود را دید، کوفیان را خطاب قرار داد و فرمود: "ای اهل کوفه! وای بر شما! اهل بیت پیغمبر خود را کشتید و بر برنا و پیران بقا نکردید... حال آنکه شما جمیعاً می دانید که ما کیستیم و می دانید که دشمنی شما با کیست. مرا طلبیدید و عهد کردید. (چون پافشاری شما را در دعوت خویش دیدم سوی شما آمدم) ولی شمشیرهایی که به جهت حفظ دین نگه داشته و مهیا کرده بودید؛ روی من آوردید و با دشمنان من در ساختید..." (اعثم کوفی، همان، ۵، ۱۱۶).

گرچه این سخنان را سران قبایل بیش از هر کس دیگری درک می کردند، اما از آنجا که رمز بقا و اقتدار حاکمیت های مستبد در بروز پدیده خطرناک، رجحان فرهنگ مادی بر معنویات و اخلاقیات بوده است، این سنخ، تلاش خود را در رسیدن به منافع مادی متمرکز کردند. سنان بن انس، چون سر امام حسین علیه السلام را از تن جدا کرد، آن را نزد ابن سعد آورد و گفت: "رکابم را از طلا و نقره سنگین کن که شاه پرده دار را کشته ام، کسی را کشته ام که پدر و مادرش از همه بهتر و نسب وی از همه والاتر است" (طبری، همان، ۴۵۴). عوام دنباله رو نیز، در تلاش برای برچیدن خوشه ای، از خرمنی که دست غارت بر آن باز شده بود، دست کمی از سران خود نداشتند (محمد بن سعد، همان، ۶، ۱۰۰-۱۰۷). بعد اتمام جنگ، به خیام حمله کرده و آن را به غارت بردند (همان، ۴۵۳) و برای کامل کردن مسئولیت محوله، سرهای حضرت حسین علیه السلام و یارانش بین فرماندهان سپاه و سران کوفه تقسیم شد تا سند تلاشی باشد که این گروه برای تثبیت اقتدار استبداد حاکمیت مرکزی و حفظ وضعیت موجود انجام داده بودند. آنان با گرداندن سرهای بر نیزه در محلات کوفه نشان دادند که هر کس بر اساس شرایط زمان، تغییر جهت ندهد و هوای سازشکاری و رنگ به رنگ شدن را از سر بیرون کند، عاقبتی جز این نخواهد داشت (بلاذری، همان، ۳، ۴۱۲).

دل بستگی به دنیا و خو گرفتن به رفاه و لذائذ زندگی، سبب می شود که افراد در هنگام نیاز به فداکاری و جانبازی، حضور لازم را در صحنه ی دفاع از حق و مبارزه باطل نداشته باشند. تاکیدهای فراوان پیشوایان دین در مورد دل بسته نشدن به زندگی مادی برای درمان همین درد است. گرایش های دنیا خواهانه و ریاست طلبانه، گاهی انسان ها را از نصرت حق و مبارزه با باطل باز می دارد، گاهی هم از سوی ظالمان و اهل باطل، با بذل مال و وعده های دنیوی، دام بر سر افراد می گسترند و دل ها را به

سوی خودشان جذب می‌کنند و اینگونه پشت جبهه حق را خالی می‌سازند. سپاهی از پول و مطامع دنیوی، گاهی کارسازتر از ساز و برگ نظامی و جنگجویان عمل می‌کنند. در عاشورا از این شیوه استفاده شد تا بزرگان کوفه و بصره، دست از یاری امام حسین علیه السلام بکشند و هوادار والی اموی شوند، که اشراف و شخصیت‌های ذی نفوذ را با شیوه‌های بزرگ و پر کردن کیسه‌ها، به سوی خود کشیدند و مودت و یاری آنان را در جهت خویش به کار گرفتند. در زیارت اربعین، از حادثه‌ی عاشورا چنین گزارش شده است؛ "و قد توازر علیه من غرته الدنيا و باع حظه بالارذل الادنی...". کسانی برای کشتن امام حسین علیه السلام همدست شدند که دنیا فریبشان داد و بهره‌ی خویش را به چیزی فرومایه و بی ارزش فروختند و آخرت خود را به بهای ناچیز و اندک معامله کردند و از روی تکبر، در هواپرستی خود غوطه خوردند و تو و پیامبرت را به خشم آورده، پیروی از اهل دشمنی و نفاق کردند (مفاتیح الجنان، زیارت اربعین).

۳-۳. ترس و اجبار

پس از شهادت امام علی و امام حسن علیهما السلام و روی کار آمدن بنی امیه، انحراف‌ها و سخت‌گیری‌ها بر شیعیان افزوده شد، به طوری که معاویه دستور داد تا نام شیعیان علی علیه السلام از دفتر بیت المال حذف شود. هر کس به دوستی امیرالمومنین علیه السلام متهم بود، حتی اگر ثابت هم نمی‌شد به قتل می‌رسید. بدین گونه بسیاری از دوستان اهل بیت علیه السلام کشته شدند، خانه‌های محبان ولایت و امامت ویران گردید و رنجی عظیم و بلایی سخت متوجه جبهه‌ی حق گردید. در ماجرای کربلا، یکی از اشخاصی که ایجاد رعب فراوان کرد، عبدالله بن زیاد بود. مردم با بی‌رحمی و خوی ظالمانه او آشنا بودند. او سه سال قبل از ماجرای عاشورا (سال ۵۸) نسبت به خوار شدن عمل به خرج داد و آنان را تعقیب و کشتار کرد، او در بصره جنگ‌های زیادی با خوار داشت و بسیاری از آنان را در جنگ و یا در حال اسارت و دست بسته کشت (ابن کثیر، ۱۳۷۹م، ۸، ۸۲). عبدالله با در پیش گرفتن سیاست ایجاد رعب و وحشت، فضای سنگین و خفقان زده‌ای بر کوفه حاکم کرد. انتشار خبر سرکوبی افرادی که به مسلم علیه السلام کمک کنند، موجی از نگرانی را بین مردم راه انداخت. فشار سیاسی عبدالله به مردم، اسباب شکست فرستاده‌ی امام را فراهم آورد. بسیاری از کسانی که در ابتدا سنگ همیاری و بیعت را با آن جناب به سینه می‌زدند، پا پس کشیدند (هادی منش، ۱۳۸۷، ۵۱).

عبدالله برای رسیدن به هدف خود از مزدورانی مانند شیبث بن ربیع بسیار بهره برد. او به فرمان عبدالله تلاش بسیار نمود تا با ترساندن مردم کوفه، آنان را از گرد مردم مسلم بپراکند. اگر امثال شیبث بن ربیع در یک لحظه حساس از خدا می‌ترسیدند، تاریخ عوض می‌شد. آنها آمدند و مردم را از اطراف حضرت مسلم متفرق کردند. ابن زیاد یک عده از همین خواص را بین مردم فرستاد تا مردم را بترسانند. چون ابن زیاد به امارت کوفه رسید؛ اوضاع به سمتی دیگر میل نمود. ابن زیاد مردم کوفه را می‌شناخت و می‌دانست که آنان در برابر زورگویی و خودکامگی به سرعت متفعل می‌شوند، پس همان ابتدا به مسجد رفت در اولین سخنرانی خود گفت: "ای مردم کوفه! همانا امیرمومنان مرا به حکومت شهر شما گماشته است... تا نسبت به شنوای شما نیکی کنم و بر سرکشان و اشخاص دو دل سخت‌گیری کنم و من فرمان او را اجرا خواهم کرد. نسبت به افراد فرمان بردار، همچون پدری مهربانم و برای مخالفان زهر کشنده و هر کس از شما باید فقط برای حفظ جان خود بیندیشد (دینوری، همان، ۲۳۳).

او سردمداران و مشایخ قبایل را جمع کرد و به آنان دستور داد که اسم افراد غریب و هر کسی را که در قبیله‌ی آنها از افراد مورد تعقیب یزید، از خوارج و اشخاص مسأله دار هست، بنویسند. او اعلام داشت هر رابطی، دشمنان یزید را گزارش ندهد، جلوی خانه‌ی خودش به دار آویخته می‌شود و خانواده‌اش از عطایای دولت محروم خواهد شد. سرشناسان شهر، حتی از شیعیان و پیروان حضرت حسین علیه السلام اسرار خود را فاش می‌کردند و می‌خواستند به نحوی رضایت عبدالله را به دست آورند. همگان، اوضاع خود را گزارش دادند به جز هانی بن عروه که از آمدن و گزارش دادن تخلف کرده بود (قمی، ۱۳۹۳، ۸۲-۸۳).

بنابراین حضور همه ی کوفیان در لشکر عمر سعد داوطلبانه نبوده است. منابع تاریخی معتبر گواهی می دهند که ابن زیاد به اجبار، مردم را به سپاه خود می کشاند. او در یکی از تهدیدهای خود برای راهی کردن مردم به سوی کربلا، چنین گفت: همه ی مردان باید همراه لشکر من حرکت کنند. از این به بعد هر متخلفی را در شهر بیابیم، ذمه ما از او بری می شود. سپس به چند تن از ماموران خود دستور داد تا در شهر بگردند و آنان را به اطاعت و حضور در لشکر، امر کنند و از عاقبت نافرمانی بترسانند. به عنوان نمونه، ابن زیاد، "سويد بن عبدالرحمان نقری" را به همراهی عده ای ماموریت داد تا در کوفه بگردند و متخلفان از دستور او را بیاورند. آنان مردی شامی را یافتند که برای گرفتن مال الارث به کوفه آمده بود. او را نزد ابن زیاد فرستادند و به دستور او گردنش را زدند. معقول نیست تا چند روز پیش، آن گونه از امام و مسلم حمایت کنند و یکباره بر ضد امام شوند! این امر به روشنی حکایت از اجبار دارد. امام حسین علیه السلام در راه، چند نفر را ملاقات کرد که از کوفه آمده بودند. وقتی از اوضاع مردم آن شهر پرسید، "فرزدق" جواب داد: دل های مردم با توست، اما فردا بر ضد تو شمشیر خواهند کشید(نجمی، ۱۳۹۱، ۱۱۶). این پاسخ می تواند به اجبار آنها اشاره داشته باشد.

در این شرایط مردم به سرعت تغییر موضع داده، اطراف ابن زیاد گرد آمدند و او با تهدید و ایجاد رعب و وحشت، سپاهیان اطراف مسلم را پراکنده ساخت(اعثم کوفی، ۵، ۴۵-۵۵). نافع بن هلال در وصف این سنخ برای حسین بن علی علیه السلام می گوید: "حاکمیت با رشوه عظیم و پرکردن کیسه هایشان، آنان را به سوی خود کشاند. عامه مردم نیز، دل هایشان با تو و شمشیرهایشان در راستای تامین منافع اربابشان است(طبری، همان، ۵، ۴۲). ابن زیاد با ایجاد رعب و وحشت، شرایط سکوت جامعه را فراهم کرد و به راحتی مسلم و هانی را در ملاء عام کشت(مفید، همان، ۳۹۳-۳۹۶) این اتفاقات، چنان این مردم را به رکود و رخوت کشاند که وقتی هانی را به قصد کشتن به بازار قصابان بردند، فریادهای یا آل مذحج و یا آل مراد او گوش شنوایی نداشت، در صورتی که در حالت عادی، وقتی هانی سوار بر مرکب می شد، چهار هزار جوشن پوش و هشت هزار پیاده، در رکاب او بوده اند(مسعودی، ۱۴۰۹، ق، ۳، ۵۸).

۳-۴. تعصبات قبیله ای

تعصب از حیث لغت، جانب داری کردن است یعنی حمایت از کسی که متعصب نسبت به او علاقه و ارادتی دارد. از این رو، هر تعصبی مردود نیست، چرا که تعصب اگر عقلایی و برحق باشد، امری معقول و پسندیده است؛ اما اگر وجهی عقلایی نداشته باشد و به واسطه آن، باطل بر حق ترجیح داده شود، امری ناپسند و مورد مذمت عقل و شرع است. تعصبات قبیله ای جاهلی نیز از این قسم است. پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با احیای ارزش های جاهلی، دوباره تعصب های نژادی و قبیله ای جان گرفت و ارزش های الهی قربانی ارزش های جاهلی شد. در سقیفه مسائل نژادی و ناسیونالیستی حرف اول را زد. در شورای شش نفره عمر، مسئله نژاد تعیین کننده بود. در حکومت عثمان، بستگان پدری او حرف اول را می زدند و راز لغزش برخی از کارگزاران امام علی علیه السلام نیز همین بود. در قضیه عاشورا نیز تعصبات جاهلانه قبیله ای در میان خواص و سران لشکر کوفه بسیار مشهود است. در کوفه کم نبودند سران و بزرگان قبایلی که طرفدار معاویه و یزید بودند و به واسطه همین تعصب جاهلانه قومی، بسیاری از این قبایل به آنها اقتدا کردند. گواه روشن بر اینکه تعصب گرایی جاهلانه، عاملی مهم در انحراف خواص و پیروی از آنها در صحنه کربلا بوده است، آن است که روز نهم محرم، وقتی شمر، عمر سعد را آماده قتال دید قصد کرد که حضرت عباس علیه السلام و برادرانش را از راه قومی گری تحریک کرده و به لشکر عمر سعد ملحق کند(قمی، ۱۳۷۴، ۳۹۸). همین امر باعث شد که سران بصره دست از یاری امام بردارند.

گروه بسیاری از هواخواهان اهل بیت در بصره حضور داشتند که از حزب اموی و کارهای معاویه، سخت متنفر و منزجر بودند. مردمان این منطقه، از پنج قبیله(مالک بن مسمع البکری، احنف بن قیس تمیمی، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم) و تحت حکومت عبیدالله بن زیاد روزگار می گذراندند. آنها با شنیدن حرکت حضرت سیدالشهداء از مدینه به مکه، محافلی تشکیل دادند تا علیه ابن زیاد قیام کنند. پس از نامه های متعددی که برای دعوت حسین بن علی علیه السلام فرستادند، امام حسین علیه السلام نامه ای به آنها نوشته و به همراه نماینده خود(سلیمان ابارزین) به سمت آنها فرستاد. آنها با

دیدن این نامه و نماینده خوشحال شده و با افراد قبیله خود صحبت کرده و آنها را به ترغیب و تشویق کردند. از بین روسای قبایل، منذر بن جارود که پدرزن ابن زیاد بود، اخلاص و نفاق کرد نامه‌ی امضا شده‌ی شیعیان بصره را تحویل ابن زیاد داد. ابن زیاد بی رحم هم امر به دار زدن نماینده امام کرد و سپس به منبر رفت و خطبه بسیار تند و مهیجی خواند و مردم بصره را تهدید به قتل کرد (اصفهان‌بی، بی تا، ۲۳۷-۲۴۱).

۳-۵. بروز کسالت، سستی و بی حالی

امام حسین علیه السلام در منزلگاه بنی مقاتل_ نزدیک کربلا- خیمه‌ی عبیدالله بن حر جعفی را دید و حجاج بن مسروق را پی او فرستاد تا برای پیوستن به کاروان کربلا از وی دعوت کند. اما او بهانه آورد و علت خروج خود از کوفه، یاری نکردن مردم آن دیار، از امام بیان کرد. وقتی امام نظر او را دانست همراه عده‌ای نزد عبیدالله رفت و پس از گفتگوهای پیرامون اوضاع کوفه، خطاب به او فرمود: "وانا أدعوك فی وقتی هذا الی توبهً تغسل بها ما علیك من الذنوب و أدعوك الی نصرتنا اهل البیت... و من تو را در این لحظه دعوت می‌کنم به توبه‌ای که گناهان تو را بشوید و دعوت می‌کنم که ما اهل بیت را یاری کنی...". او دعوت و هدایت امام را نپذیرفت و با بهانه جویی پاسخ داد: "من می‌دانم کسی که تو را همراهی کند، در آخرت سعادت مند خواهد بود. اگر در کوفه یارانی داشتی و در رکاب تو می‌جنگیدند، من هم استوارتر از آنان در رکاب بوم امّ می‌بینم شیعیان تو در کوفه از ترس بنی امیه به خانه‌ها خزیده‌اند. بنابراین اسب و شمشیر برآن خود را در اختیار شما می‌گذارم" (محمدی ری شهری، ۱۴۳۱ق، ۸، ۳۶۵).

حضرت حسین علیه السلام در پاسخ او فرمودند: "ما برای اسب و شمشیر نزد تو نیامده ایم. ما از خودت یاری و فداکاری می‌خواستیم. اگر حاضر به جانبازی نیستی، ما را به مال تو نیازی نیست". وی پس از حادثه‌ی عاشورا از کوتاهی خود در یاری امام، سخت پشیمان شده بود و همواره خود را ملامت می‌کرد و برای اظهار ندامت خود اشعاری سرود و آن‌ها را زمزمه می‌کرد (قمی، همان، ۱۷۲). او با این موضع‌گیری خود، همه‌ی زیبایی‌هایی را که می‌توانست داشته باشد، بخاطر چسبیدن به زندگی خاکی، و دلبستگی به دنیا و ظواهر فریبنده آن، از دست داد (فاضلیان، ۱۳۸۳، ۵۷-۶۱). پروردگار متعال می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ؛ ای اهل ایمان! شما را چه عذر و بهانه‌ای است هنگامی که به شما گویند: برای نبرد در راه خدا با شتاب [از شهر و دیارتان] بیرون روید؛ به سستی و کاهلی می‌گرایید [و به دنیا و شهواتش میل می‌کنید؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت دل خوش شده‌اید؟ کالای زندگی دنیا در برابر آخرت جز کالایی اندک نیست" (توبه، ۳۸).

۳-۶. رفتار و گفتار عمر بن قیس مشرقی با امام حسین علیه السلام

او و پسر عمویش نیز در منزلگاه "قصر بنی مقاتل" با امام حسین علیه السلام برخورد کردند. وقتی حضرت از آنان پرسید: "آیا برای یاری من آمده‌اید؟" پاسخ دادند: "ما دارای اهل و عیال زیادی هستیم و اجناس مردم در دست ماست. نمی‌دانیم سرنوشت ما چه خواهد شد. ما از اینکه کالاهای مردم ضایع شود نگرانیم. امام در جواب آنان فرمودند: "بروید تا جایی که صدای من را نشنوید و سیاهی کاروان را نبینید. کسی که چنین نکند و به یاری ما بر نخیزد، بر خدا حق است که او را به رو در آتش بیفکند" (محمدی ری شهری، همان، ۳۶۹). عمر و پسر عمویش در حساس‌ترین لحظه به جای اینکه به تکلیف خود عمل کنند و به یاری حجت خدا برخیزند و همراه کاروان کربلا شوند، با بهانه کردن زندگی و اشتغالات خود دست از یاری امام زمان خود کشیدند و سعادت ابدی را به شقاوت و دنیا فروختند. این انسان‌ها به منزله میوه‌های نارس و خام می‌باشند که تا قبل از به کمال رسیدن، به سختی از درخت جدا می‌شوند، این افراد هم وابستگی عجیبی به دنیای خاکی داشته و میلی به جدا شدن از آن ندارند (فاضلیان، همان، ۶۳).

۷-۳. اقدام دیرهنگام خواص و راحت طلبی آنان

خواص اهل حق بر اساس آیات قرآن کریم، به حقایق الهی ایمان داشته و همواره در صراط مستقیم الهی گام برمی‌دارند (سبأ، ۶)، علاوه بر این، همه تلاش خود را به کارمی‌گیرند تا مردم را به اجرای اوامر الهی، رهنمون شوند (انبیاء، ۷۳). از مصادیق بارز بی تفاوتی خواص امین اهل حق، ماجرای است که سعد بن عبیده درباره واقعه کربلا روایت کرده است: "در روز عاشورا و گرماگرم نبرد، برخی از شیوخ کوفه را دیدم که برتپه ای رفته، می‌گریستند و از خدا می‌خواستند که حسین علیه السلام را یاری کند، به آنان گفتم: ای دشمنان خدا به جای دعا بروید او را یاری کنید (موسوی جزایری، ۱۳۸۵، ۷۹۲). وقتی سخن از شیوخ، به میان می‌آید، بدین مفهوم است که شمار قابل توجهی از آنان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده، سخن او را شنیده، در رکاب او جنگیده و دست کم در زمره خواص امین جبهه حق یا نزدیک به آنان بوده‌اند. اما بر سر آنان چه آمده بود که نتوانستند ترس و احتیاط را کنار گذاشته و با همان روحیه سلحشوری سالهای نخست هجرت، فرزند رسول خدا را یاری دهند؟ پاسخ آن است که احتیاطهای بی‌دلیل، خودداریهای نابجا و کناره‌گیریهای سرنوشت ساز خواص در بزنگاههای حساس تاریخ اسلام، تأثیر ویرانگری بر عوام داشته و آنان را در پیمودن مسیر حق، دچار تزلزل و اسیر پرسشهای بی‌پاسخ کرده است. وقتی خواص اهل حق نظیر عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، شریح بن حارث (قاضی شریح)، سلیمان بن سرد خزاعی، رفاعة بن شداد و... در زمان مناسب، حرکت درست را انجام ندادند و نتوانستند درست تشخیص دهند یا ناخواسته در زمین دستگاه جور بازی کردند، خواص اهل باطلی هم چون عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شیبث بن ربیع، شمر بن ذی الجوشن و... زمام امور را در دست گرفتند و به بدترین شکل ممکن، کار را به پایان بردند (ملکی، ۱۳۹۵، ۱۳۲).

شریح قاضی حق را می‌شناخت، دارای موقعیت اجتماعی بود، اما وقتی که هانی بن عروه به زندان افتاده بود و سر و رویش را مجروح کرده بودند و افراد قبیله‌اش اطراف قصر عبیدالله بن زیاد را گرفتند، ابن زیاد ترسید به شریح گفت: برو به این‌ها بگو: هانی زنده است، شریح دید هانی مجروح است، هانی به شریح گفت: این چه وضعی است پس قوم من کجایند؟ چرا به سراغ من نمی‌آیند، شریح گفت: می‌خواستم بروم و این حرف‌ها را به مردم بزنم اما افسوس که جاسوس عبیدالله آن‌جا ایستاده بود و من جرأت نکردم، لذا به مردم گفت: هانی زنده است و مردم را متفرق کرد و تاریخ را عوض نمود (اسحاقی، ۱۳۹۳، ۱۰۷).

کسانی از یاران خاص امام حسین علیه السلام، حتی به کربلا هم نرفتند (سلیمان صد خزاعی، مختار و...) و بعدها در قیام توابعین کشته شدند. وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت، وقتی فاجعه اتفاق افتاد، وقتی حرکت تاریخ به سمت سراسیمگی آغاز شد، دیگر چه فایده؟!... اشکال کارشان این بود که در وقت خود نیامدند، کار را در لحظه انجام ندادند، دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند. جا دارد اگر ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسیده باشد که همین مردم مسلمان از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالیشان، قاضی شان، قاری شان گرفته، در کوفه و کربلا جمع بشوند و جگرگوشه همین پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون بکشند؟!... اگر خواص در هنگام خودش کاری را که تشخیص دادند عمل کنند، تاریخ نجات پیدا می‌کند و حسین بن علی‌ها دیگر به کربلاها کشانده نمی‌شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند و با هم اختلاف کردند... معلوم است که در تاریخ، کربلاها تکرار خواهد شد (شهیدی، همان، ۱۴-۲۱).

نتیجه گیری

منتظران امام حسین علیه السلام درگیر و دلبسته دنیا شده بودند و در لحظه به یاری امامشان نشتافتند. البته ضعف ایمان و کم رنگ شدن معنویت در این خطای بزرگ بی تأثیر نبود، آنها هیچ معرفتی نسبت به شأن امام نداشتند و بدون بصیرت ادعای یاری کرده بودند. آنها فهم عمیق از رسالت معصوم نداشتند و حضور امام را برای بهتر شدن دنیایشان خواهان بودند. فراموش کرده بودند که رسالت ولی معصوم برای تکامل معرفت و پیشرفت بندگی انسان هاست. برخی از محبان، بخاطر ترس از دست

دادن جان و مالشان، نقض پیمان کردند و با سنگدلی، ولی خدا و اهلش را بدون حمایت رها کردند. در میان این منتظران پیشیمان، برخی خواص هم به استدلال و فهم عقل خود بسنده کرده و برای خود جایگاهی از نظر بصیرت قائل بودند. از این رو با آسیب هایی همچون ترس و اجبار، انحراف خواص، به خطر افتادن موقعیت آنان، تعصبات قبیله ای و ... مواجهه شدند. و به بیراهه رفتند. قبل از حرکت به کربلا بزرگانی مثل ابن عباس و ابن جعفر و چهره های نامدار صدر اسلام که ادعای فقاقت و شهامت و ریاست و آفازدگی و امثال اینها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند چه کار باید بکنند؛ ولی زینب کبری سلام الله علیها می دانست که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد. ممتازانی که می توانستند بسیار تأثیرگذار باشند و در یاری دین خدا و ولی او مفید عمل کنند، ولی برخی از همین منتظران، هم به پیروی از آنها به بیراهه رفتند. نفاق و ترس هم مزید بر علت شد. هر کدام از این عوامل می تواند سد راه همراهی امام عصر و سعادت‌مندی دنیا و آخرت شود. منتظر ولی خدا باید به این باور برسد که معصوم از جان و مال انسان به او اولی تر است. عقل کل عالم اوست و همو می تواند انسان را تا سعادت‌مندی کامل برساند. نکته‌ی قابل تأمل این است که در دوران هر چهار معصوم، نداشتن معرفت دقیق نسبت به جایگاه و شأن این بزرگان و ندانستن رسالت اصلی آنان سبب خسران دنیوی و اخرویشان شد. منتظران حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باید همه‌ی همت خود را صرفت معرفت دقیق امام منتظر خود کنند و با اعتقاد کامل، گوش به فرمان فرمایشات امام خود و جانشین او باشند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن شعبه حرانی(۱۳۸۲ش)، حسن بن علی، **تحف العقول**، قم: آل علی.
۳. ابن کثیر(۱۹۷۷م)، **البدایه و النهایه**، چاپ دوم، بیروت: دارالمعارف.
۴. اسحاقی، سید حسین(۱۳۹۳)، **جام عبرت: بررسی عملکرد عوام و خواص در حادثه عاشورا با تکیه بر بیانات مقام معظم رهبری**، قم: بوستان کتاب.
۵. اصفهانی، ابوالفرج(بی تا)، **الآغانی**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. اعثم کوفی، عزالدین علی(۱۴۰۶ق)، **الفتوح**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷. آمدی، عبدالواحد(بی تا)، **غررالحکم**، بی جا: مکتب الاعلام الاسلامیه.
۸. بلاذری، احمد بن یحیی(۱۳۷۹ق)، **انساب الاشراف**، تحقیق محمد باقر محمودی، جلد سوم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۹. پیشوایی، مهدی(۱۳۸۸)، **سیره پیشوایان**، قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
۱۰. دینوری، احمد بن ابی داود(۱۳۷۱)، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۱۱. سید بن طاووس(۱۳۹۴)، **لهوف**، ترجمه محمد اسکندری، تهران: انتشارات پیام عدالت.
۱۲. سیدعلی محمد، موسوی جزایری(۱۳۸۵)، **اولین مقتل سالار شهیدان**، قم: امام المنتظر.
۱۳. شهیدی، جعفر(۱۳۷۳)، **تاریخ تحلیلی اسلام**، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۱۴. شهیدی، جعفر(۱۳۸۹)، **قیام حسین علیه السلام**، چاپ چهل و ششم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۵. صدوق(۱۳۷۳)، **امالی**، جلد اول، قم: المطبعة الحکمه.
۱۶. صفری فروشانی، نعمت الله، عرفان، امیرحسین(۱۳۹۳)، **گونه شناسی مدعیان دروغین مهدویت**، فصل نامه علمی-پژوهشی مشرق موعود، سال هشتم، شماره ۳۰.

۱۷. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۱۳۶۲ش)، **تاریخ الرسل و الامم و الملوك**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
۱۸. فاضلیان، سید محمد جواد (۱۳۸۳)، **عاشورا و انتخاب ها**، مبلغان، شماره ۶۳.
۱۹. قربان پور هشتکی، سیمین، - علی محمد (۱۳۸۹)، **نوع شناسی رفتار سیاسی مردم کوفه در قیام حسین بن علی علیه السلام**.
۲۰. قربانی، قدرت الله (۱۳۹۶)، **نقش عنصر عقلانیت در جریان عاشورا**.
۲۱. قرشی، باقر شریف، **حیاء الامام حسین**.
۲۲. قمی، عباس (۱۳۷۴)، **منتهی الآمال**، تهران: خورشید.
۲۳. قمی، عباس (۱۳۹۳)، **آنچه در کربلا گذشت**، مترجم ابوالحسن شعرانی، چاپ چهارم تهران: آدینه سبز.
۲۴. مامقانی، عبدالله (بی تا)، **تنقیح المقال**، تهران: انتشارات جهاد.
۲۵. مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۲ش)، **جلاء العیون** (تاریخ چهارده معصوم)، بی جا: سرور.
۲۶. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، **بحار الانوار**، بیروت: موسسه الوفاء.
۲۷. محمد بن سعد (بی تا)، **الطبقات الكبرى**، جلد سوم، بیروت: دار صادر.
۲۸. محمدی ری شهری (۱۳۸۴)، **میزان الحکمه**، قم: دارالحديث.
۲۹. محمدی ری شهری (۱۳۸۴)، **میزان الحکمه**، قم: دارالحديث.
۳۰. محمدی ری شهری، محمد (۱۴۳۱ق)، **موسوعه الامام حسین علیه السلام فی الكتاب و السنه و التاريخ**، بیروت: دارالحديث.
۳۱. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۴۰۹ق)، **المروج الذهب و المعادن الجواهر**، جلد دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۳۲. مسعودی، **التنبیه و الاشراف**، قاهره: دارالصاوی للطبع و النشر و التالیف.
۳۳. مفید، محمد بن نعمان (بی تا)، **الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد**، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمی الاسلامیه.
۳۴. ملکی، یدالله (۱۳۹۵)، **نقش خواص در سقوط جامعه اسلامی از منظر قرآن و حدیث در سالهای منتهی به واقعه عاشورا** فصلنامه علمی - پژوهشی (پژوهش های اعتقادی - کلامی)، سال پنجم.
۳۵. موسوی، سید محمد جمال (۱۳۹۰)، **روان شناسی اجتماعی شیعیان کوفه در حادثه کربلا**.
۳۶. نجمی، محمد صادق (۱۳۹۱)، **سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا کربلا**، قم: موسسه بوستان کتاب.
۳۷. هادی منش، ابوالفضل (۱۳۸۷)، **عوامل شکست قیام مسلم بن عقیل علیه السلام در کوفه**، مبلغان، شماره ۱۱۰، صص ۴۲-۵۲.
۳۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۱)، **التاریخ الیعقوبی**، بیروت: دار صادر.